



ایمیل صفحه آخر: saftehkhakar@shahrvand-newspaper.ir

تقویم تاریخ

رخداد

قطع رابطه ایران با دولت ژاپن و احضار نجم وزیر مختار ایران از توکیو (۱۳۲۱ خورشیدی)
کشتار فلسطینیان روستای دیر یاسین توسط ارتش اسرائیل (۱۹۴۸ میلادی)
تعیین ویلیام سولیوان سفیر آمریکا در فیلیپین به عنوان آخرین سفیر آمریکا در ایران از سوی کارتر رئیس جمهوری آمریکا (۱۳۵۶ خورشیدی)
آغاز رسمی جنگ نژادی در بوسنی و هرزگوین (۱۹۹۲ میلادی)

طلوع

لئوپولد دوم - دومین پادشاه بلژیک، از عوامل اصلی سرکوب آزدیخواهان در جمهوری دموکراتیک کنگو، منجر به قتل و مرگ بیش از ۱۰ میلیون نفر از مردم این کشور (۱۸۳۵ میلادی)
اریش لوندورف - سردار ارتش آلمان و فاتح نبرد تاننبرگ در جنگ جهانی اول (۱۸۶۵ میلادی)
ژان پل بلوندو - بازیگر و تهیه کننده فرانسوی، نقش آفرین در آثاری چون: از نفس افتاده، پیروته دیوانه، کلاه، مردی از ریو، لئون مورن کشیش (۱۹۳۳ میلادی)

غروب

فرانسوا رابله - ادیب، پزشک و نویسنده بزرگ رنسانس فرانسه، از هزل گوین و طنزپردازان بزرگ ادبیات فرانسه (۱۵۵۳ میلادی)
فرانسیس بیکن - فیلسوف، سیاستمدار، دانشمند، حقوقدان و نویسنده انگلیسی، محور اصلی تحول فکری در قرون وسطی، صاحب آثاری چون: بارغنون جدید، پیشرفت علم (۱۶۲۶ میلادی)
فرانک لوید رایت - مشهورترین معمار تاریخ آمریکا، طراح داخلی و نویسنده، طراح و سازنده بیش از هزار بنا (۱۹۵۹ میلادی)

قاب کوچک



یکی از اصول بازی پارکور این است که مسیر - مبدأ و مقصد - هنر است؛ نباید این روزها خبر ابراهیم شهر حلب در سوریه به محلی برای تمرین جوانان علاقمند به این بازی بدل شده است. عکس: جرج عرفالیان / AFP

پیشخوان

مرور اصول موفقیت

موفقیت، موفقیت، خدمت به دنیا، تحقق خانهای رویایی، سوختگیری برای مخزن اعتماد، سس و موفقیت، من... و میا، قدرت تابلوی ذهنی، فهرست شادی، آینه روی دیوار، چه کسی را بیشتر از همه می شناسی؟ و دانه های انگیزه داستان های این کتاب را تشکیل می دهند.
نویسنده در مقدمه کتاب نوشته است: «پتی اوبری اولین کسی بود که من را تشویق کرد کتاب ۲۵ اصل حیاتی موفقیت را بنویسم و اگر این کار انجام نمی شد، کسانی که داستانها در این کتاب آمده هرگز مجذوب آن نمی شدند، پتی، تو شریک تجاری و دوست شگفت انگیزی بودی. ایگنا، همسر اعجاب انگیزم که عاشق و حامی من است و وقتی پرسوهای طولانی نوشتن و چاپ را می گذرانم و نمی توانم به اندازه ای که دوستت دارد با او باشم یا صبوری در کنارم می ماند. ارزش درک و حمایت از رسالتم در این دنیا را می دانم. دوست دارم. وروینکا رومو، دستیار اجرایی ام، که بدون وجود او هیچ یک از این ها میسر نمی شد. او مایه آرامش من و مراقب است تا دلایلی برای نگرانی نداشته باشم. متشکرم رونی که اطمینان می دهد اوضاع رو به راه است، دفتر را اداره می کنی و اجازه نمی دهی مشکلی پیش بیاید. تو بهترینی.» کتاب «زندگی با اصول موفقیت» در ۲۰۸ صفحه، شمارگان یک هزار نسخه و قیمت ۲۱ هزار و ۹۰۰ تومان از سوی انتشارات گرایش تازه منتشر شده است.



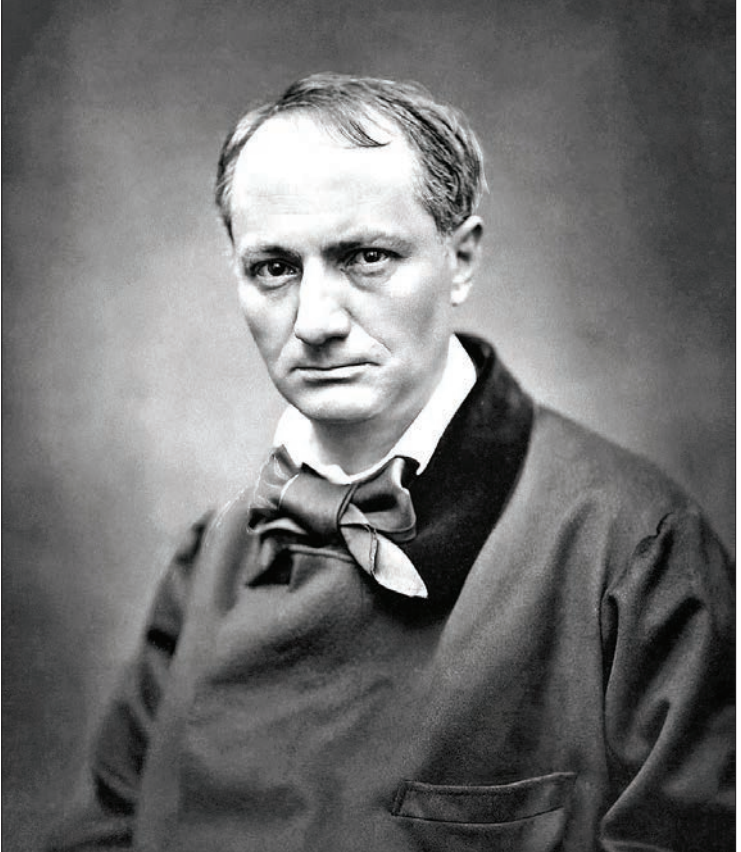
کتاب «زندگی با اصول موفقیت» نوشته جک کنفیلد مجموعه ای است از داستان های کسانی که با استفاده از اصول و روش های دستیابی به موفقیت (که با خواندن کتاب ۲۵ اصل حیاتی موفقیت، حضور در دوره پنج روزه دستیابی به موفقیت، فارغ التحصیلی از برنامه آموزش مربیان، کار با یکی از مربیان کنفیلد، حضور در یکی از دوره های خصوصی ویژه شنیدن یا دیدن یکی از برنامه های دیداری شنیداری...) از جایی که بوده اند با موفقیت به جایی رسیده اند که دلخواهشان بوده است. نویسنده کتاب بر این باور است که وقتی داستان های افرادی عادی را می خوانید که یادگیری و استفاده عملی از اصول منحول کننده موفقیت، دستاوردهای عجیب و فوق العاده کسب کرده اند، انگیزه یادگیری و استفاده از این اصول اثبات شده را پیدا می کنید تا بتوانید نتایج موفقیت آمیزی در همه بخش های زندگی ایجاد کنید.

جداوی تجسم، تحقق رویا، نگرش یک مرد نابینا، دور انداختن خستگی و شکست، آهای رومو، مردی که به خاک دست بزند طلای می شود، پولدارترین مرد، به اعتماد رسیدن، ارزش عشق، دیگری بی حسی نه، از زندگی در پناهگاه افراد بی خانمان تا ماموریت زندگی من، فقط بگو نه، سرمایه گذاری روی خود، یک مرحله جلوتر، داستان تحول من، تسلیم نشو، پذیرفتن صدر صدر مسئولیت، اگر شجاع بودم، فیلیپینی سرفراز، چرا اینجا هستی، دانش آموخته

فوکوس

۱۹۷ سال پیش، برابر با نیم آوریل ۱۸۲۱ میلادی، شارل پیر بودلر، شاعر و نویسنده شهیر فرانسوی در پاریس به دنیا آمد. بودلر کارش را با نقدنویسی و ترجمه شروع کرد. ترجمه او از آثار ادگار آلن پو و میراث های کلاسیک ادبیات فرانسه به شمار می رود. در زمان حیاتش فقط یک دفتر از شعرهایش منتشر شده به نام «گل شام»، شعر بودلر فرم کلاسیک و شسته رفته ای دارد اما مشغولش به مایه های رمانتیک نزدیک است. شعر او در عین حال، پر از ریزه کاری در لفظ و معناست و نیز تصویرهای بسیار زیبا که حامل احساس های گوناگونند. به سبب همه این ویژگی ها بودلر از پیشگامان شعر جدید به حساب می آید. او از سویی، مانند رمانتیک ها، هنر را برتر از طبیعت می دانست و هنر مند را نه تقلید طبیعت بلکه آفریننده زیبایی ها بر می شمرد. از سوی دیگر، مانند رمانتیک های پس از خود، در جنبه های متعارف و حتی بیمارگون به جستجوی زیبایی می رفت.

داستانک



در ضیافت شامی که مربوط به جمع آوری کمک مالی برای مدرسه بچه های دارای ناتوانی ذهنی بود، پدر یکی از بچه ها پشت تریبون رفت تا نطق خود را ایراد کند. او با لحنی اندوهگین گفت: «کمال در بچه من «شایا» کجاست؟ هر چیزی که خدا می آفریند کامل است. اما بچه من نمی تونه چیزهایی رو بفهمه که بقیه بچه های توندن، بچه من نمی تونه چهره ها و چیزهایی رو که دیده مثل بقیه بچه ها به یاد بیاره. کمال خدا در موردشایا کجاست؟!»

افرادی که در جمع بودند با شنیدن این سخنان شوکه و اندوهگین شدند. پدر شایا ادامه داد: «به اعتقاد من هنگامی که خدا بچه ای شبیه شایا را به دنیا می آورد، کمال اون بچه رو در روشی می گذارد که دیگران با اون رفتار می کنند. شاید پرسید چطور؟

یک روز که من و شایا در پارکی قدم می زدیم تعدادی بچه را دیدیم که بیسبال بازی می کردند. شایا پرسید: «بابا به نظرت اونا منو بازی می دن؟!» من می دونستم که پسر بازی بلد نیست و احتمالاً بچه ها اونو تو تیمشون نمی خوان. اما فهمیدم که اگه پسرم برای بازی پذیرفته بشه، حس یکی بودن با اون بچه ها می کنه. پس به یکی از بچه ها نزدیک شدم و پرسیدم: «آشایا می تونه بازی کنه؟» اون بچه به هم تیمی هاش نگاه کرد که نظر اونو را بخواد ولی جوابی نگرفت و

مفهوم واقعی کمال

خودش گفت: «ما ۶ امتیاز عقب هستیم و بازی در راند ۹ است. فکر می کنم اون بتونه در تیم ما باشه و ما تلاش می کنیم اون رو بازی بدیم.»

بعد از مدتی اونرا در نهایت تعجب، چوب بیسبال رو به شایا دادند! همه می دونستن که این غیرممکنه چون شایا حتی بلد نیست که چطور چوب رو بگیره! اما همین که شایا برای زدن ضربه رفت، توپ گیر چند قدمی نزدیک شد تا توپ رو خیلی آروم بندازه که شایا حداقل بتونه ضربه آرومی بزنه... اولین توپ که برتاب شد، شایا ناشیانه زد و توپ رو از دست داد! یکی از هم تیمی های شایا نزدیک شد و توتایی چوب رو گرفتند و رویه روی برتاب کن ایستادند. توپ گیر دوباره چند قدمی جلو آمد و آروم توپ رو راندخت. شایا و هم تیمی اش ضربه آرومی زدند و توپ نزدیک توپ گیر افتاد؛ توپ گیر توپ رو برداشت و می تونست به اولین نفر تیمش بده تا شایا بیرون بره و بازی تموم بشه... اما به جای این کار، اون توپ رو در جای دور از نفر اول تیمش انداخت و همه داد زدند: «شایا، برو به خط اول، برو به خط اول!»

تا به حال شایا به خط اول ندیده بود! اون همچنان زده و با شوق خط عرضی رو با شتاب دوید. وقتی که شایا به خط اول رسید، بازیکنی که اونجا بود می تونست توپ

رونق تهران گودی در نوروز

دوستداران تاریخ و فرهنگ ایمن مرزوبوم بود. در این میان، گردشگران خارجی با شگفتی و تحسین به آثار نگاه می کردند که «هنر نزد ایرانیان است و بس.»

عده ای هم در محله های قدیمی قدم زدند و از خانه های تاریخی و قجری شهر تهران دیدن کردند؛ محله «هودلاجان» در خیابان سیروس، پرفروش و آمدتر از محله های دیگر شهر در این روزها بود. ساعتی در کنار حوض فیروزه ای شهر در نظر مدرس، «فخرالملوک» و «دبیرالملک» نشستند و مست شدن از گل های بهاری اش، وصفناشدنی بود، به ویژه گرفتن سلفی و عکس. این لحظه ها را ماندگار تری کرد.

برای دومین سال پایپی در نوروز ۱۳۹۷، «عمارت تیمورتاش» (موزه جنگ) بروی مشتاقان گشوده شد. «خانه موزه مقدم» در میدان تاریخی حسن آباد هم طرفداران بسیار

از هر دری سخنی

سه پاکت نامه
آقای اسمیت به ناگهی مدیرعامل یک شرکت بزرگ شده بود. مدیرعامل قبلی یک جلسه خصوصی با او ترتیب داد و در آن جلسه سه پاکت نامه در بسته که شماره های ۱ و ۲ و ۳ روی آن ها نوشته شده بود به دستش داد و گفت: «هر وقت با مشکلی مواجه شدی که نمی توانستی آن را حل کنی، یکی از این پاکت ها را به ترتیب شماره باز کن.» چند ماه اول همه چیز خوب پیش می رفت تا اینکه میزان فروش شرکت کاهش یافت. در نامیدی کامل، آقای اسمیت به یاد پاکت نامه ها افتاد. سراغ گلو صندوق رفت و نامه شماره ۱ را باز کرد. کاغذی در پاکت بود که روی آن نوشته شده بود: «همه تقصیر ها را به گردن من بینداز.» آقای اسمیت یک نشست خبری با حضور سهامداران برگزار کرد و همه مشکلات فعلی شرکت را ناشی از سوء مدیریت مدیرعامل قبلی اعلام کرد. این نشست در رسانه های تاب مشتی داشت و باعث شد که میزان فروش افزایش یابد و این مشکل شرکت سر گذشته شد. یک سال بعد، شرکت دوباره با مشکلات تولید توأم با کاهش فروش مواجه شد. آقای اسمیت، با تجربه خوشایندی که از پاکت اول داشت، بی درنگ سراغ پاکت دوم رفت. پیغام این بود: «تغییر ساختار بده.» اسمیت به سرعت طرحی برای تغییر ساختار اجرا کرد و باعث شد که مشکلات فروکش کند. بعد از چند ماه شرکت دوباره با مشکلات روبرو شد. آقای اسمیت به دفتر خود رفت و پاکت سوم را باز کرد. پیغام این بود: «سه پاکت نامه آماده کن!»

لیخندي پير مرد
پير مرد با ليخندي كنار ديوار كوچه نشسته بود. كوچه ماساز پزى تندی دارد و او هر روز در ابتدای كوچه، در انتهای سرازیری می نشیند. با خود می گویم: «مروز از او می پرسم، به چه می خندی؟» باز تند از كوچه پایین آمدم اما پير مرد رفته بود، گویی سراسیمه ای تمام کرده و باز انگاری ليخندي برای من جا گذاشته بود... سال ها از آن روزها گذشته است. كوچه ما هنوز سراسیمه تندی دارد اما من ديگر نمی توانم تند پایین بیایم، گاهی که نفسم می گیرد می نشینم و به بچه هایی که تند و تند پایین می آیند می خندم. ديسروز پسر بچه ای از من پرسید: «بابا زگر چرا می خندی؟!»